



فرانک آرتا

فطری و خداگرایانه انسان تلنگری برزند، آیا مسوولان از آن حمایت می‌کنند؟ برآیند سخنان **محمدهادی کریمی**، کارگردان فیلم «بشارت به شهروند هزاره سوم» این نکته محوری است که برخی مسوولان که دست‌کم در حیطه شعار، خود را مدافع سینیما «دینی» می‌دانند، نه‌تنها، از مصادیق سینیما «دینی» حمایت لازم را نمی‌کنند، بلکه گاهی با تصمیم‌گیری‌های غیر کارشناسی، به اکران و تأثیرگذاری آن، لطمه می‌زنند. متن گفت‌ووی «شرق» را با کریمی بخوانید.

■ شما بیشتر از آنکه به‌عنوان کارگردان شناخته شده باشید، سال‌ها به‌عنوان فیلمنامه‌نویس در سینیما ایران همکاری داشتید. موضوعات مورد نظر تان هم معمولا به مسایل روز و جوانان مربوط می‌شد. چطور شد که در فیلم «بشارت به شهروند هزاره سوم»سراغ مساله «خدا» رفتید؟

در کارهای قبلی هم شاید این دغدغه را نشان داده بودم. در فیلم‌های «شمعی در باد»، «مارال»، «رستگاری در هشت و بیست دقیقه» و... به خلیجان‌های ذهنی انسان‌ها پرداختم و اینکه چطور ایمان انسان در پوته آزمایش قرار می‌گیرد. اما در مورد این فیلم هرچند شاید به لحاظ فکری در تداوم کارهای قبلی‌ام باشد، اما برپایم اتفاق جالبی افتاد.فیلمنامه‌ای به‌نام «باریکه راه مزرعه» نوشته خانم الهه احمدی به دستم رسید که درباره مبلغ‌های جوزوی بود که وارد مدرسه‌ای می‌شد که شاگردانش شیطان‌پرست شده بودند و در این مسیر یک داستان پلیسی شکل می‌گیرد. شخصیت اول زن که «مینو» نام داشت، نمی‌توانست تأثیر مثبتی روی بچه‌ها بگذارد، اما ناگزیر خودش وارد پیچ‌وخم داستان پلیسی می‌شود. وقتی این فیلمنامه را خواندم احساس کردم به‌عنوان کار اول یک نویسنده، اثر خوبی است، به خصوص اینکه با وجود «آتم» پلیسی آن، روح زنانه خوبی در آن جریان دارد. ولی با این همه، فیلمنامه را کنار گذاشتم و فکر کردم ربطی به من ندارد. چون نه شیطان‌پرست‌م و نه اطراف‌یاتم چنین افرادی هستند و نه دغدغه این مساله را دارم. ضمن اینکه دیده بودم در مورد این قضیه مستندهایی ساخته شده است. اما دو، سه‌روز که از این ماجرا گذشت، مصادف با دورانی بود که به اصطلاح دچار انقطاع از رحمت خداوند شده و به‌شدت افسرده و مایوس بودم. این یأس، به حدی بود که روزهایم را به سختی شروع می‌کردم و به پایان می‌رساندم. همان حالتی که برای شخصیت «حمید» (مهدی احمدی) پیش آمده بود. در ضمن نمی‌خواستم به‌قرص‌های افسردگی پناه ببرم. کم‌کم به این نتیجه رسیدیم که من با شیطان‌پرستان یک وجه اشتراک دارم؛ هر دو ما نسبت به خداوند ناامید هستیم. احساس کردم در نقطه ماقبل عزیمت به یک فرقه دیگر قرار دارم که می‌تواند شیطان‌گرایی باشد. کم‌کم به این مفهوم رسیدم که شیطان چقدر می‌تواند مفهوم عمیق‌تر و گسترده‌تری داشته باشد؟ احساس کردم باید این داستان را بسازم. داستان آدمی که به ظاهر شیطان‌پرست نیست، اما آنقدر از همه چیز ناامید است و آنقدر سیاهی اطراف او را گرفته که نمی‌داند چنین وضعیتی در بی‌اعتمادی‌اش به خداوند ریشه دارد. این اتفاق باعث شد دوباره به سراغ ساختن این قصه بروم. ولی داستان دیگری را بنویسم. داستانی که در فرایند پلیسی دگردیسی ذهنی برای این زن به وجود می‌آورد. زنی که ایمانش کامل است، به مدرسه علمیه می‌رود و زندگی خودش را دارد ولی ناخواسته وارد ماجرای می‌شود و بعد پلیس به او می‌گوید کسانی که خودکشی کرده‌اند، شیطان‌پرست شده بودند. اما او نمی‌پذیرد، چون شیطان پرستی می‌لعول است ولی او به دنبال علت‌ها به جامعه می‌رود.

■ در واقع می‌خواستید پیش از اینکه به مفهوم شیطان بپردازید، راه‌های اعتماد به خدا را ترسیم کنید؟

بله. منته‌ا در ابتدای امر، «مینو» اصلا شیطان‌پرستی را قبول نمی‌کند و حتی پلیس او را مسخره می‌کند. اما وقتی به دل جامعه می‌رود، از نزدیک با مسایلی مواجه می‌شود که او را به شک می‌اندازد. به مرور به ذهنیت جدید نسبت به شیطان می‌رسد و بعد هم احساس می‌کند همسر خودش هم فرقی با شیطان‌پرست‌ها ندارد. همین‌طور، مدیر مدرسه (نیکی کریمی) هم با وجود اینکه می‌خواهد با روش‌های سلبی شیطان را از مدرسه دور کند، اما خود غایلم شیطان را که همان خشم و یأس است را به مدرسه می‌آورد و در نهایت به مفهوم جدیدی از شیطان منهای کهن مصداق ابلیس می‌رسد.

این خط داستانی مطابق میل من بود. اینکه وقتی این زن با ایمان کامل جلو

می‌رود، جای پای خودش هم سست می‌شود و یأس و تردید بر دل او هم چیره می‌شود و حالا دوباره باید با آگاهی به یقین برسد. برپایم خیلی جالب بود.احساس کنم وقتی افسرده هستم، این افسردگی فقط یک بیماری نیست که من بگویم فلان هم‌رومن یا ماده بوشیمی که من مغز من کم یا زیاد شده، بلکه ریشه آن در جای دیگری است و باید عمیق‌تر به آن پرداخت.

ابتدای فیلم با شناسنامه‌هایی مواجه می‌شویم که مهر «باطل‌شد» بر آن زده‌اند و در انتها هم فیلم با صدای ضرایان کودک به پایان می‌رسد. بعد «مینو» خطبه اول نهنج‌البلاغه، را می‌خواند که به «دجال‌ارض» اشاره می‌کند. روزی که به فرموده ماولعی(ع) نخستین رحمتی که از آسمان به زمین نازل شد، روزی است که خداوند به جهان خاکی حیات بخشید. کره زمین که سراسر از آب بود کم‌کم خشک شد که مطابق روایات، اولین نقطه‌ای که از زیر آب سر بر آورد، کعبه بود. بعد هم در زندگی خصوصی‌اش آثار دانه می‌کند. خودش یک میوه بهشتی است. از طرف دیگر نامش هم «مینو» است که به معنای بهشتی است که شیطان از آن رانده شده. همان‌طور که پیش می‌رویم به نکاتی دیگر برمی‌خوریم، مثل انگشتش شرف‌الشمسی که در دست دارد. به هر حال اطراف زندگی این زن نمادهای مذهبی دیده می‌شود تا اینکه به بحران دچار می‌شود. آیا به‌نظر شما این المان‌ها برای تماشاگر عام یک مقدار باردارندگی ایجاد نمی‌کند؟

منمون که خیلی تخصصی و ریز به این مسایل نگاه می‌کنید. اما بیننده عادی ممکن است این ریزبینی را ندانسته باشد. بیننده عادی بیشتر درگیر زندگی عادی «مینو» است و همین‌ام با یک «ملودرام»، یک داستان پلیسی را هم دنبال می‌کند و می‌خواهد ببیند قاتل دختران نوجوان کیست. در واقع مواردی که گفتید لایه‌های عمیق‌تری است. وقت کشف می‌کنید شاید از ادامه فیلم باز بمانید و شاید هم ببینده‌ای در بار دوم یا سوم که فیلم را می‌بینید آنها را کشف کند و همچنان دیدن فیلم برایش لذت داشته باشد.

■ حتما می‌دانید که ساختار سیورهای قرآن به روایت مدرن نزدیک‌تر است تا کلاسیک. هرچند سوره یوسف در بیان رویدادها منسجم‌تر است. می‌خواهم بدانم چقدر این ساختار مدنظر شما بوده؟ آیا از قبل به این مساله آگاهی داشتید؟

بله آگاهی داشتم. به نکته مهمی اشاره کردید. به همین دلیل داستانک‌های تودرتو در فیلم وجود دارد. اما آنچه برپایم مهم‌تر بود اینکه می‌خواستم در مورد شیطان صحبت کنم، اما باید طوری عمل می‌کردم که شیطان نفر اول فیلم نشود. یعنی اینکه دست‌آخر به نفع شیطان نباشد. حتی نام فیلم را به «بشارت به یک شهروند هزاره سوم» گذاشتم.

■ نکته ترازیک قضیه این است که در برخی از سریال‌های تلویزیونی که محور موضوعات آن، چنین مسایلی است باوجود تقبیح شیطان که قصد

محمدهادی کریمی، کارگردان فیلم «بشارت به شهروند هزاره سوم»:

برخی نمی‌خواهند «زنگ هشدار» به صدا درآید



عکس:آرژان رهبر شرق

تشتت ذهنی مینو را نشان دهم. اینکه وقتی در حال ظرف‌شستن است بخشی از سی‌دی‌هایی را که دیده بود به خاطر می‌آورد. ضمن اینکه ما سه خانواده مختلف داریم؛ یکی که یک برادر غیبتی دارند. خانواده دوم که اعتیاد خواهرشان را انکار می‌کنند. خانواده سوم از هم پاشیده و سرایدار، فرزند این خانواده را بزرگ کرده. اولین دختری که سر کلاس با وجود مینو خودکشی می‌کند رامک است. بعد می‌بینیم که به جای او گل می‌گذارند و اینکه مادر ناتنی‌اش را می‌بینیم که فردی مذهبی است و دعا می‌کند که خدایا، اگر ما آدم‌بزگ‌ها کاری کرده‌ایم که جوان‌ها تو ناامید شوند ما را ببخش.

■ فیلم در حال اکران نسخه بهتری از اکران فیلم در جشنواره فیلم فجر شده است. چه صحنه‌هایی را از فیلم حذف کردید؟

با همفکری یلدا جیلی، مونوثر خوش‌ذوق و صاحب فکری که از اول هم با ساختار نامتعارف فیلمنامه ارتباط خوبی برقرار کرده بود به این رسیدیم که برای اکران عمومی تغییراتی در فیلم ایجاد کنیم. پلان‌هایی که به خاطر ممیزی در جشنواره فیلم فجر حذف شده بود را اضافه کردیم که حدودا دودقیقه می‌شد و بعد از اضافه کردن آن حدود چهاردقیقه‌نیم از فیلم کم کردیم. بیشتر ته پلان‌ها کم شد که شاید بیننده را اذیت می‌کرد. نمی‌خواستم به قطعیت برس، می‌خواستیم بیننده خودش فکر کند و انتهای پلان‌ها را پیدا کند.

■ قصد ایجاد تعلیق داشتید؟

بله. البته احساس کردم «ریتم» نسخه جدید می‌تواند برای اکران مناسب‌تر باشد. ضمن اینکه در مورد ساختار این فیلم نمی‌توانستم ساختار دیگری را به نظر بگیرم. چون اولا دوربین باید با مینو همراه می‌شد. جدا از این مساله به خاطر ممیزی نمی‌توانستم علنا شیطان‌پرستی را نشان دهم. یعنی من دو جا کارگردانی کردم؛ یکی به‌عنوان محمدهادی کریمی که فیلم ساخته و یکی کریمی که سی‌دی‌های پلیس را ساخته.

■ این افراد بیشتر به ترابی نیاز دارند؟

می‌خواستم با این فیلم علت گرایش جوان‌ها به سمت فرقه‌های مختلف را بررسی کنیم. چرا جوان‌ها به «گنگ»‌ها پناه می‌برند؟ (این «گنگ» می‌تواند در حوزه مواد مخدر، شیطان‌پرستی و... باشد) چون جوان‌ها احساس می‌کنند، یا هتجرهایی که پندر و مادر، آموزش و پرورش و پلیس و... به آنها می‌دهد، قرار نیست، به جایی برسند. برخی جوانان الان معتقدند دیگران به آنان بدی می‌کنند، پس مجازند که بد باشند تا بدی به آنان، اثر نکند. برای اولین‌بار است که مساله خودکشی را مطرح کرده و آن را به شیطان ربط می‌دهم. منته‌ا نمایانکه بگویم شیطان مستقیما در این مساله دخیل است. بلکه این خودکشی‌ها به دلیل یأس است. یأس، مقدمه هر اتفاق دیگری است. اتفاقا این شاید مفهوم روانشناختی داشته باشد. اما در مذهب هم گفته می‌شود که بالاترین گناه یأس از رحمت خداوند است. در فرهنگ ما هم گفته می‌شود، ناامید شیطان است. راهکار ما این است که ایمان داشته باش و میوه ایمان را که امید است بچین. اگر این ایمان به امید منتهی نشود، ایمان پوچ و عقیمی است. ایمان مرتبه اولایی دارد که ایمان به خداوند است. خداوند می‌فرماید من از رگ گردن به شما نزدیک‌ترم. هستم.

■ برای ساختن این فیلم با چه مشکلاتی مواجه بودید؟

مشکل این است که بعضی‌ها نمی‌خواهند «زنگ هشدار» به صدا درآید و مانند مدیر دبیرستان فیلم هستند که فقط آمار ارایه می‌دهند و به همه چیز قفل می‌زنند. من این مدیر را همیشه پشت میز نشان دادم تا جایی که «مینو» به او می‌گوید وقتی ایمانت به میزت است، یعنی ایمان به چیزی جز خدا. مدیران چون این مدیر را در فیلم می‌بینند، فکر می‌کنند، ممکن منظور ما آنها هستند و به این دلیل همکاری نمی‌کنند. در صورتی که این موضوع نشان می‌دهد که آموزش و پرورش ما کنکورمحور است. معلم دین و زندگی هم لنگ پنج‌میلیون تومان وام گرفتن از پدر یکی از بچه‌هاست که آن شب هم آن دختر خودکشی می‌کند. پلیس هم به مینو پیشنهاد می‌کند که در خانه بنشیند تا دین و ایمانش را از دست ندهد. از طرف دیگر همین پلیس به زور رفته و زور زده شده که آنجا هم صحبت از دین و ایمان است و مانده که این تقوا را چطور به بچه‌ها بگوید.

■ چطور شد که خانم قاضیانیا را برای نقش «مینو» انتخاب کردید؟

از همان اول هم ایشان انتخاب من بودند. چون به نظرم همان مصومیت و مظلومیت را داشت و در عین حال انفعال ندارد. یعنی این مصومیت خودخواسته است. اینکه این شخصیت وقتی همسرش به او حرف زشتی می‌زند، غیض می‌کند و با ملایمت جوابش را می‌دهد.

■ بازی بیتا فرعی هم در این فیلم کوتاه ولی تأثیرگذار بود.

بله. نظرم آن دیالوگ‌ها فقط از دهان خاتم فرعی، قابل باور است.

■ چرا فیلم‌تان سرداست؟

تا قبل از اینکه مینو وارد جامعه شود زندگی گرمی داشت. اما از جایی که مرگ‌ها شروع و همسرش بیمار شد به سمت سردی رفتیم.

■ تا به حال از فروش فیلم راضی هستید؟

طیف‌های متنوعی از فیلم استقبال کرده‌اند، مثلا به من می‌گفتند یک عده به سینما «فرهنگ» آمده و گفته بودند هر کسی که می‌خواهد بچه‌دار شود و سر دراهی مانده باید این فیلم را ببیند. این فیلم در بدترین فصل اکران شد آن هم در تعداد محدودی سینما به سرگروهی سینیمايی که متأسفانه بدون در نظر گرفتن هرگونه فیلمی که اکران می‌کند، همیشه سوت و کور و بی‌بروق است. ولی با این همه فروش قابل قبول آن در تهران و به‌خصوص شهرستان‌ها ثابت کرد که معادلات اکران باید دوباره بازتعریف شود. به خصوص مساله سرگروه‌ها که حتما باید برای آن فکری شود و نیز رانت‌هایی که باعث از دست‌دادن فصل مناسب اکران برای فیلم‌هایی که شایسته‌اش هستند، می‌شود.

سینمای ایران

دریچه

دیده‌بانی سینیما ایران

سیدمحسن هاشمی

صبح روز هجدهم بهمن ۱۳۹۰ وقتی وزیر وقت فرهنگ‌وارشاد اسلامی دولت دهم دکتر حسینی، جواد شمعقدری، محمد خزایی، علیرضا سجادیور، شفیع اقامحمدیان، سعید رجبی فروتن، احمد نجفی، سیدضیاء هاشمی، مسعود جعفری جوزانی، عبدالله صمدی، محمد درمنش، حسین فرحبخش و جهانگیر الماسی در برج میلاد تهران گردهم‌آمده بودند تا رونمایی از سراب سازمان سینیمايی را جشن بگیرند ترجیع‌بند کلام همشان تأسیس این سازمان برای مقابله با رانتخواری و رانتخواران بود. آن روزگار مجری مراسم - احمد نجفی - از حل تمامی مسایل و مشکلات سینماگران نظیر بیمه درمان، بیکاری و بازنشستگی با سرپنجه تدبیر رییس دولت دهم و با تأسیس سازمان سینیمايی سخن می‌راند و مرتبا از ریاست دولت دهم و خدمات جواد شمعقدری ستایش و تشکر می‌کرد. اینک اما با واگذاری سندلی‌های دولتی و آشکار شدن پشت‌صحنه خدادابه‌خوبی برای مردم و به‌ویژه بر مراقبان سپهر سینما عیان شده که هدف ادعاهای خدمت و متهم‌سازی دیگران به انواع کج‌رویی‌ها، رانتخواری و نبود باور به آخرت، صرفا دست‌رسی به منابع قدرت و ثروت بوده و انگیزه دیگری در میان نبوده است! اندک اطلاعات مالی افشاشده از بنیاد سینیمايی فارابی، مرکز گسترش سینیما مستند و تجربی و اخیرا ویژه‌خواری‌های موسسه شمعقدری -شوره (مرآت فیلم) از منابع مالی سازمان سینیمايی، هم‌فهمه گویا و مبین همان ادعای پرسش اینست، نگارنده در زمان تأسیس سازمان سینیمايی در یادداشتی در خبرگزاری «خبرآنلاین» هتسدار داد که تغییر ساختار معاونت سینیمايی به گسترش دیوانسالاری اداری و سینیما و پوشش‌میدانن مرولات مالی خداوند انجلیبد، در همان یادداشت با طرحد هفت‌پرئش معیارهای ارزشمند تغییر محتوایی معاونت سینیمايی به سازمان سینیمايی را مطرح کرده و در پایان گفته شده بود چنانچه این پرئش‌ها به‌درستی پاسخ داده نشود، می‌توان به این اتفاق امیدوار بود اما در غیر این صورت، تغییر فرمی برای گسترش دیوانسالاری رخنه و نمی‌توان امید به فرجام نیکویی از آن داشت.

■ بار اعلان اسامی هیات امنای

نویسن بنیاد سینیمايی فارابی از سوی سازمان سینیمايی، بارقه امیدیی در دل علاقه‌مندان سینیما ایران جوانه زد.

این بارقه امید چنانچه با نظارت حقیقی بر اعمال سیاست‌ها و عملیات مالی

این بنیاد همراه باشد رخداد میمون و مبارکی است. آنچه در این دستناله از

سوی هیات‌امنانی بنیاد سینیمايی فارابی

شاهد بوده‌ایم، چیزی در حد و اندازه

ماشین امضای تایید عملیات مالی مدیران

منصوب سازمان سینیمايی (با معاونت

سینیمايی سابق) بوده است، اینک اما

در دولت تدبیر و امید انتظار می‌رود این

هیات که سفره‌ا از آنان خوش‌کردی و داری

نظریه و صاحب اندیشه‌اند و دیگران‌شان

هم از ویژه‌خواری‌های دولت نهم و دهم

یادکست ماندند، نتوانند مأموریت این

بنیاد را از تولید سینیمايی و رقابت بابخش

خصوصی برحذر داشته و مأموریت تأمین

زیرساخت‌های سینیمايی را به گوهر

نخستین تأسیس این بنیاد بوده است،

را به این بنیاد بازگردانده، اراده‌ای که با

حضور موثر برای رصد سیاست‌ها و اعمال

برنامه‌های بنیاد سینیمايی فارابی به‌دست

می‌آید و نه صرفا با حضور تابستانه برای

تأیید اسناد مالی سالانه این بنیاد!

شکوفایی فعالیت صنفی

تعطیلی خانه‌سینما توسط

تأمینت‌خواهان و ارزش‌فروشان دولت

دهم چندین دستاورد برای فعالیت صنفی

داشت. یکی از دستاوردها میوه ارزشمند

اشکار شدن ضرورت سینیمايی توسط

کتکت اعضای صنف خاته سینیما بود.

این دوهفته‌آخر انتخابات مجامع عمومی

اصناف خانه سینما هر یک با حضور موثر

و کم‌نظیر اعضای آن هم، با حضور بزگان

موثران اصناف برپا شده و نتیجه بلوغ

اصناف را در معرض دید قرار داده است.

رخداد میمونی که می‌تواند چشم‌انداز

روشنی از آینده فعالیت صنفی پیش‌روی

سینما برای تعالی سینیما ایران و منابع

انسانی این سینیما با تعامل هوشمندانه

(مطالعه‌گرا و پاسخگو) با دستگاه‌های

دولتی فراهم کند.

نگاه

نگاهی به فیلم «بشارت به شهروند هزاره سوم»

آشپانه سراب‌ها

شاهین شجری‌کهن . منتقد سینما

در سینیما ایران کمتر اتفاق می‌افتد فیلمساز یا فیلمی از تأثیر موج‌ها و پدیده‌های فراگیر سینیمايی برکنار بماند و فارغ از آنچه «مد» است و آنچه مورد پسند قرار گرفته، راه خودش را برود و حرف خودش را بزند. به همین دلیل است که وقتی موج فیلم‌های کم‌دی فراگیر می‌شود حتی فیلمسازان جدی و واقع‌گرای که نگاه اجتماعی دارند هم سراغ ساخت کم‌دی‌های مد روز رفتند (مثلا فرزاد موتمن با «پوپک و مَش ماشالله» و پرویز شهبازی که فیلمنامه‌نویس و تهیه‌کننده «هر چی خدا بخواد» بود)، وقتی آثار معناگرا و دفاع مقدسی توی بورس هستند حتی کم‌دی‌سازهای تجاری هم ناگهان به سوی معنویت متمایل می‌شوند (آرش معریان با فیلم آنکه دریا می‌رود) و وقتی چند فیلم ایرانی در جشنواره‌های بین‌المللی با موفقیت به‌نمایش درمی‌آیند همه تصمیم می‌گیرند فیلم جشنواره‌پسند بسازند تازه غیر از مواردی است که بوی بودجه‌های هنگفت دولتی به مشام می‌رسد و ناگهان عده زیادی از فیلمسازان از طریف و دست‌های با هر سابقه و سلیقه‌ای عزم‌شان را جزم می‌کنند که مثلا فیلم تاریخی مذهبی بسازند یا زندگی یکی از شخصیت‌های بزرگ تاریخی یا دینی را سریال کنند.

با این حال هنوز بعضی از فیلمسازان بی‌آنکه تحت‌تأثیر مدهای اجتماعی و سینیمايی قرار بگیرند و هر لحظه با تغییر مسیر باد، جهت حر کتشان را عوض کنند، این اعتمادبنفس را دارند که روی پای خودشان بایستند و فیلم دلخواهشان را بر اساس دغدغه‌های واقعی و شخصی‌شان بسازند. حکایت محمدهادی کریمی و فیلم اخیرش «بشارت به شهروند هزاره سوم» هم همین است؛ فیلمی که فارغ از موج‌های سینیمايی و بدون توجه به پسند مدیران دولتی و سفارش دهنده‌های ریز و درشت ساخته شده و صرفا با تانلی از افکار و احساسات فیلمساز است و دقیقا به همین دلیل گذشته از همه ضغف‌ها و اشکال‌های احتمالی اش فیلم قابل احترامی است. داستان فیلم درباره خاتم معلی است که تحصیلات جوزوی دارد و از سوی مدیر یکی از دبیرستان‌های دخترانه برای گفت‌وگو با بچه‌هایی دعوت می‌شود که به طرز مرموزی یکی پس از دیگری خودکشی می‌کنند. گفته می‌شود مرگ ناگهانی بچه‌های این مدرسه با موضوع شیطان‌پرستی در ارتباط است. اما هیچ‌کس نمی‌داند که ماجرا دقیقا چیست. خاتم معلم در مواجهه با یک کلاس دختر نوجوان که سری پرشور دارند سعی می‌کند آنها را از گرایش به افکار شیطانی باز دارد، اما هرچه پیش‌تر می‌رود، بیشتر متوجه می‌شود که موضوع بیخ دارد و مشکل به این سلاگی قابل حل نیست. نقطه قوت بشارت. و تفاوت عمده‌اش با انبوه فیلم‌هایی که با محوریت یک مصلح اجتماعی یا اخلاقی ساخته شده‌اند در همین است؛ در نشان‌دادن ضعف و ناتوانی کسی که قرار است کل کنند تمام مشکلات باشد و دخترهای فریب‌خورده را به ساحل اجابت برساند. مینو (هنگامه قاضیانیا) که نه ابرانشان است و نه استعداد خاصی برای فهم همه چیز و کنترل همه‌کس دارد. درست برخلاف مصلحان دینی و اجتمعی فیلم‌های ایرانی، بزرگ‌ترین اشتباه را می‌کند و خود سرگشته‌تر آدم کلاس است. چنان‌که در صحنه‌ای استادنش به او یادآوری می‌کند که چرا به جای حرف‌زدن درباره شیطان، از خدا گفتگی؟

مینو مسریش را اشتباه انتخاب کرده و از این جهت هیچ تفلوتی با سایر اطراف‌بازان ندارد؛ چه از دخترهای آسی‌پندیز و زودباد مدرسه و چه با تهری‌پو کج‌خلق و ناهیدیش که با دست‌دادن میز ریاست دچار افسردگی شده و در کنج اتاق خواب سنگر گرفته‌است. آنچه حساب او را از دیگران جدا می‌کند، توانایی‌اش برای تشخیص و پذیرش اشتباهش است و امید کوچکی که مثل یک جوئه کندم در گوشه دلش می‌پروردد و سبز نگه می‌دارد. به همین دلیل وقتی متوجه اشتباهش شد مسریش را عوض می‌کند. در نهایت هم فقط او از محصمه جان بهر می‌رود و فرزندی را که آن همه منتظرش بود مثل یک هدیه برای جبران سیر و پایداریش در انوش می‌گیرد. فیلم روی محدودیت‌های طبیعی انسان تأکید می‌کند و اشتباه را آموختن جزو جدایی‌ناپذیر هر حرکت انسانی، از لغزشی ناخوشدنی به سطح واقعیتی قابل قبول می‌رساند. کسانی که هیچ تصویری درباره خطایندربودن دانسته‌ها و روش‌هایشان ندارند در نهایت محکوم به درم‌اندگی و شکست می‌شوند؛ مثل افسر آگاهی (با بازی حمید فرخ‌زاد) که حتی در پایان داستان و وقتی تقریبا همه چیز از دست رفته هم نمی‌داند کجای کارش اشتباه بوده و مدیر مدرسه (با بازی نیکی کریمی) که از مدیریت بحران بصری سرکمند نرده بچترها را بلد است و اندود کردن شیشه‌ها را

مضمون اصلی بشارت. امید است. اینکه هر انسانی در هر کجای زندگی‌اش که باشد و هر مسیری که پیموه باشد حق دارد از فرصت دوباره بهره‌مند باشد. به دنیاآمدن نوزادی که مینو سال‌ها انتظار آمدنش را کشیده نمادی از همین فرصت دوباره است و این واقعیت امیدبخش در دلش پنهان است که خداوند با همه بدکاری‌ها و اشتباه‌های انسان، باز هم به او فریده خودش اعتماد می‌کند و فرصت زیستن را به او می‌دهد. کسانی که موضوع فیلم را به شیطان‌پرست تقلیل داده‌اند باید خود پاسخگوی ناتوانی‌شان در فهم مضمونی چنین آشکار باشند اما قدر مسلم این است که موضوع بشارت. می‌توانست اعتیاد به موادمخدر یا افسردگی یا هر عارضه بحران‌ساز اجتماعی دیگری باشد و حتی در آن صورت هم مضمون و ساختار فیلم دست‌نخورده باقی می‌ماند. شیطان‌پرستی صرفا پهنه‌ای است که بحران در فیلم شکل بگیرد و بستری برای طرح موضوع‌هایی مثل خطا و بازگشت و امید باشد، چنان‌که مغلطه‌بر برای شیطان‌پرست در کل فیلم به چند پلان گذار و نمادهاش، اولیه از فرقه‌های شیطان‌پرست محدود می‌شود و کارگردان ناخواسته با استفاده از جذابیت‌های کادب این موضوع، چند بلیت بیشتر بفروش در عوض یخش مهمی از انرژی و تمرکز فیلم صرف بررسی و نقد نظام آموزشی کنونی می‌شود و ساختار تا‌اگر اما مدرسه‌ها که گردانندگان‌شان جز درصد کم‌نکور به چیزی اهمیت نمی‌دهند و هنوز به سبک قرون وسطاکیف و جیب‌داش آموزان را جست‌وجو می‌کنند عجیب نیست که آموزش‌وپرورش به این فیلم روی خوش نشان نداد و تصویر (ازبکشد) در آن را برنتابند. در یک صحنه در فخر اولخ، مدیر مدرسه که همه هوشم‌ش صرف بستن فضای مدرسه و اسیری زن به شیشه پنجره‌ها شده، با استیصال اعتراف می‌کند که دیگر کاری از دستش برنمی‌آید و هر کاری می‌توانسته انجام داده است. اما ضمنا حیرت‌زده است که چرا تمهیدهایش به جایی نرسیده و اوضاع درست نشده است.

فیلم با نگاهی خوددار و بدون مرثیه سردادن و هیاهو، هشدار می‌دهد که نوجوان‌های جامعه امروز چرا اندازه آسی‌پندیز و بی‌دفاع هستند، تهری‌پودن ریشه‌های فکری آنان (که بهترین سال‌های عمرشان به جای تفکر و آموختن و تحلیل، صرف بالاترین‌درصد کنکور می‌شود) باعث شده هر دعوت سست و بی‌پایه‌ا را بپذیرند و هر تفکر پوچی در ذهنشان جای بگیرد. بچه‌هایی که در کلاس بین مینو و شاگردانش درمی‌گیرد؛ به‌وضوح ثابت می‌کند که این بچه‌ها شناختی از سنت‌های دینی و فرهنگی جامعه خودشان ندارند و به همین دلیل در انصاف را در معرض دید قرار داده است. این بچه‌ها با ناهیدیش و مینو (که بهترین سال‌های عمرشان به جای تفکر و آموختن و تحلیل، صرف بالاترین‌درصد کنکور می‌شود) باعث شده هر دعوت سست و بی‌پایه‌ا را بپذیرند و هر تفکر پوچی در ذهنشان جای بگیرد. بچه‌هایی که در کلاس بین مینو و شاگردانش درمی‌گیرد؛ به‌وضوح ثابت می‌کند که این بچه‌ها شناختی از سنت‌های دینی و فرهنگی جامعه خودشان ندارند و به همین دلیل در برابر هر پیشنهاد سبک‌پندیز و نمادهای مذهبی است، مثل سکاس‌های است که مینو در معلم قبلی‌شان، درس «دین و زندگی» را در کنکور بالای ۹۰درصد زده‌اند و معلم دینی‌شان گنج و مهپوت است که چرا جای او را به مینو داده‌اند. گذشته از جنبه‌های مضمونی و محتوایی، بشارت. ساختار سینیمايی قابل‌قبولی دارد. خوش‌ریتم است و کیفیت بصری بالایش نشان از یختگی و تسلط کارگردان دارد. شاید کار بیشتر روی جزئیات فیلمنامه و دیالوگ‌های می‌توانست روایت تصویری فیلم را تکمیل کند. از نمونه‌های این کیفیت بصری، می‌توان استفاده کارگردان از رنگ‌ها و گیاهان و میوه‌ها به‌عنوان نمادهای مذهبی است، مثل سکاس‌های است که مینو در خانه دهنوش آماده می‌کند و میوه‌ها را در ظرف می‌چیند که تمثیلی از امید به زندگی است. آن هم در خانه‌ای که افسردگی و رخت‌و از در و دیوارش بالا می‌رود. همچنین حضور شیوهر مینو در خانه که اغلب سات‌های روز را در اتاق خواب می‌گذارند، با چشم‌پند سیاهی بر چشم که او را به شمایل‌ی از یک اعلامی که آماده مرگ می‌شود، تبدیل می‌کند.